



نسیم خلیلی

نویسنده و پژوهشگر

«ماه‌زدگان» نوشته حمید حیاتی، روایت خوشخوان و پرکششی از روزمرگی‌های یک مرد بازنشسته میانسال است که بعد از ظهرها می‌نویسد، زمان، داستان و گوئی از همین روست که جهان ساده روزمره‌اش را هم در لفافی قصه‌گون بازنمایی می‌کند؛ شخصیت ساده این مرد میانسال در نقش یک نویسنده مهم‌جو، همسری اندوهگین و پدربزرگ حرف و غیرقابل اتکا چنان شفاف و ساده و عمیق روایت می‌شود که از همان صفحات آغازین دلبستگی شیرین و به حزن آکنده‌ای نسبت به او در ذهن و جان مخاطب می‌شکفت. دلبستگی به مرد معمولی که

برای بیشتر زنده ماندن خودش تلاش می‌کند کمتر سیگار بکشد، پیاده‌روی کند، کمتر حرف بزند و آدم‌ها را با جزئیات نشان ببیند. او هیچ ویژگی قهرمانانه‌ای ندارد، اما کارا کتر به یادماندنی و تاثیرگذاری از آب درآمد است و از همین روست که کتاب از یک نفس می‌توان خواند هرچند از همان ابتدا نویسنده با وارد کردن شخصیت رازآلود قادر به داستان و ملاقات با او در خیابان، بر قصه ساده‌اش جامه‌ای معماگون می‌پوشاند و این همان بزرگه روایت است چنانچه در توضیح پشت جلد کتاب هم بر این وجه تاکید شده است: قادر و تعاملش با قهرمان ساده‌ی داستان که از این رهگذر گوئی نماد انسان است، انسان در معنای ساده‌اش، در ادراکی درون‌نگر. داستان چنان ساده و انسانی نوشته شده است که همه چیز را در خودش دارد از مسائل اجتماعی و خودکشی و فقر و بزه و تراژدی هولناک قتل بابک خرمدین گرفته تا مسائل سیاسی و جنگ ایران و عراق و فعالیت حزبی دهه‌ی شصت و قادر کیست؟ مردی که نویسنده‌ی مغموم راگه با ویژگی‌ها و القاب خدایی خطاب قرار می‌دهد و گاه او را خدایی در لباس آدمیزاد می‌بیند. آیا درویش مسلک است و مواجعه‌اش با نویسنده در عالم صوفیانه خود رقم خورده است؟ آیا مجنون است و در حالی دیوانگی به نویسنده نزدیک می‌شود و احتمالاً قصد دیوانه زدن به او را دارد؟ آیا حال مایخولیاوار و در عین حال فیلسوف مآبانه‌اش نتیجه سوء مصرف مواد روانگردان است؟ آیا یک شکست خورده‌ی سیاسی است که از همان موقع که حزب را منحل اعلام کردند و تکاپوری و طبری را گرفتند و توسط سمپاتی با نام جعلی از کشور خارج شده است، به این حال درویشانه‌ی جنون افتاده است؟ و یا اینکه اصلاً از افسانه‌های ناگفته آمده است؟ مخاطب شاید تا انتهای روایت هم بر این پرسش‌ها پاسخ روشنی پیدا نکند اما او را می‌شناسد و در کنار فرهاد - که همان نویسنده مغموم روایت باشد - دوستش می‌دارد، او که فیلتر سیگار را از روی زمین جمع می‌کند، محیط زیست را دوست دارد، برای برنده‌ها دانه می‌خرد، به گربه‌ها و سگ‌ها غذا می‌دهد و برای مریض بقیه دعا می‌خواند؛ و چون او گوئی با همه‌ی این ویژگی‌های انسانی محملی ست برای اینکه فرهاد و یا هر انسان دیگری در این مواجعه، به خودشناسی گامگاهانه‌ای برسد: «تو کدام وقت رفتی‌ای و ته مانده‌ی جیبیت را ریختی‌ای روی پیش‌خوان داروخانه تا دارو بگیرد و با چنان کسی (و چنان بدی)، چنانچه پیداست و چون قادر به رغم حال روحی بیمارگونه‌ای که دارد، طوری که می‌ترسی هر آن جاقو بکشد و روی دیگری از خودش را نشانت بدهد، عاملی ست برای مواجعه‌ای بی‌واسطه با واقعیت و جودی، مواجعه‌ای صادقانه با خویشین خویش در شخصیت قهرمان و راوی قصه و از همین روست که مخاطب گاه و بیگاه از خودش می‌پرسد آیا قادر نماد است؟ آیا اصلاً وجود خارجی دارد؟ آیا طرفیگانه نهاد آدمی نیست که لب‌اسانی پوشیده و به واقعیت آمده و پیش از هرکس راوی به شدت صادق و زلال قصه را درگیر خودش کرده است؟ و مهم‌تر از اینها آنکه آیا این همه، آریبده‌ی خیال نویسنده‌ی تخیل‌پرداز نیست؟ فروتنی سردیگانه‌ها، این نشست و برخاست‌ها در بستنی فروتنی سرسوزگه؟ آیا این راوی نبوده است که خواسته با پوشاندن جامه‌ای اسرارآمیز بر تن یکی از رهگذران کوچ‌چای که در آن پیاده‌روی می‌کند کمی از سکون و رخوت روزمرگی‌های بی‌ماجرایش به دل روایتی رمزآلود و نیمه‌جنایی فرود آورد؟ ولند خوانش این داستان به دره‌م تنبیدی و تعدد همین پرسش‌های مکرر است، پرسش‌هایی که در ذهن هر مخاطبی براساس تاولی‌که او از قصه دارد، متفاوت خواهد بود. البته که نویسنده ک‌های متقنی هم می‌آورد تا بر بیماری و جنون قادر مهر تاکید زده باشد اما شخصیت قادر همچنان در هاله‌ای از مه و شکوهی فیلسوفانه محو و ناپیدا می‌ماند مثلاً راوی به تکرار از آمپول فلورفازین که تثبیت‌کننده‌ی خلق و خوست می‌گوید از اینکه روانی‌زشک هم تایید کرده است که این آمپول ضد جنون است و «اگر این آدم‌ها تحت مراقبت نباشند ممکن است دست به کارهای خطرناکی بزنند.» اما مخاطب تاولیل‌گر همچنان قادر را در وجهی نمادین و شورانگیز می‌بیند، مردی که می‌خواهد نماز بخواند، مردی که عاشق کتاب است، مترجم و معلم است، از زوی کتاب مستطاب آشیزی می‌کند و تسبیحات حضرت زهرا می‌خواند اما مجنون است، پریشان احوال و سادبست است، و در دل آن رازآلودگی و هم‌انگیز، نویسنده‌ی گاه و

بیگاه توصیفات دل‌انگیزی از اطرافش به دست می‌دهد تا این قصه‌ی گاه و رعب‌آوران‌بار و نغز‌بازان مخاطب خود نشانده باشد، چونان جوئیاری که قطر گل‌های صحرایی رازگوه با خودش بیابورد.

«ماه‌زدگان» نوشته حمید حیاتی، روایت خوشخوان و پرکششی از روزمرگی‌های یک مرد بازنشسته میانسال است که بعد از ظهرها می‌نویسد، زمان، داستان و گوئی از همین روست که جهان ساده روزمره‌اش را هم در لفافی قصه‌گون بازنمایی می‌کند؛ شخصیت ساده این مرد میانسال در نقش یک نویسنده مهم‌جو، همسری اندوهگین و پدربزرگ حرف و غیرقابل اتکا چنان شفاف و ساده و عمیق روایت می‌شود که از همان صفحات آغازین دلبستگی شیرین و به حزن آکنده‌ای نسبت به او در ذهن و جان مخاطب می‌شکفت. دلبستگی به مرد معمولی که برای بیشتر زنده ماندن خودش تلاش می‌کند کمتر سیگار بکشد، پیاده‌روی کند، کمتر حرف بزند و آدم‌ها را با جزئیات نشان ببیند. او هیچ ویژگی قهرمانانه‌ای ندارد، اما کارا کتر به یادماندنی و تاثیرگذاری از آب درآمد است و از همین روست که کتاب از یک نفس می‌توان خواند هرچند از همان ابتدا نویسنده با وارد کردن شخصیت رازآلود قادر به داستان و ملاقات با او در خیابان، بر قصه ساده‌اش جامه‌ای معماگون می‌پوشاند و این همان بزرگه روایت است چنانچه در توضیح پشت جلد کتاب هم بر این وجه تاکید شده است: قادر و تعاملش با قهرمان ساده‌ی داستان که از این رهگذر گوئی نماد انسان است، انسان در معنای ساده‌اش، در ادراکی درون‌نگر. داستان چنان ساده و انسانی نوشته شده است که همه چیز را در خودش دارد از مسائل اجتماعی و خودکشی و فقر و بزه و تراژدی هولناک قتل بابک خرمدین گرفته تا مسائل سیاسی و جنگ ایران و عراق و فعالیت حزبی دهه‌ی شصت و قادر کیست؟ مردی که نویسنده‌ی مغموم راگه با ویژگی‌ها و القاب خدایی خطاب قرار می‌دهد و گاه او را خدایی در لباس آدمیزاد می‌بیند. آیا درویش مسلک است و مواجعه‌اش با نویسنده در عالم صوفیانه خود رقم خورده است؟ آیا مجنون است و در حالی دیوانگی به نویسنده نزدیک می‌شود و احتمالاً قصد دیوانه زدن به او را دارد؟ آیا حال مایخولیاوار و در عین حال فیلسوف مآبانه‌اش نتیجه سوء مصرف مواد روانگردان است؟ آیا یک شکست خورده‌ی سیاسی است که از همان موقع که حزب را منحل اعلام کردند و تکاپوری و طبری را گرفتند و توسط سمپاتی با نام جعلی از کشور خارج شده است، به این حال درویشانه‌ی جنون افتاده است؟ و یا اینکه اصلاً از افسانه‌های ناگفته آمده است؟ مخاطب شاید تا انتهای روایت هم بر این پرسش‌ها پاسخ روشنی پیدا نکند اما او را می‌شناسد و در کنار فرهاد - که همان نویسنده مغموم روایت باشد - دوستش می‌دارد، او که فیلتر سیگار را از روی زمین جمع می‌کند، محیط زیست را دوست دارد، برای برنده‌ها دانه می‌خرد، به گربه‌ها و سگ‌ها غذا می‌دهد و برای مریض بقیه دعا می‌خواند؛ و چون او گوئی با همه‌ی این ویژگی‌های انسانی محملی ست برای اینکه فرهاد و یا هر انسان دیگری در این مواجعه، به خودشناسی گامگاهانه‌ای برسد: «تو کدام وقت رفتی‌ای و ته مانده‌ی جیبیت را ریختی‌ای روی پیش‌خوان داروخانه تا دارو بگیرد و با چنان کسی (و چنان بدی)، چنانچه پیداست و چون قادر به رغم حال روحی بیمارگونه‌ای که دارد، طوری که می‌ترسی هر آن جاقو بکشد و روی دیگری از خودش را نشانت بدهد، عاملی ست برای مواجعه‌ای بی‌واسطه با واقعیت و جودی، مواجعه‌ای صادقانه با خویشین خویش در شخصیت قهرمان و راوی قصه و از همین روست که مخاطب گاه و بیگاه از خودش می‌پرسد آیا قادر نماد است؟ آیا اصلاً وجود خارجی دارد؟ آیا طرفیگانه نهاد آدمی نیست که لب‌اسانی پوشیده و به واقعیت آمده و پیش از هرکس راوی به شدت صادق و زلال قصه را درگیر خودش کرده است؟ و مهم‌تر از اینها آنکه آیا این همه، آریبده‌ی خیال نویسنده‌ی تخیل‌پرداز نیست؟ فروتنی سردیگانه‌ها، این نشست و برخاست‌ها در بستنی فروتنی سرسوزگه؟ آیا این راوی نبوده است که خواسته با پوشاندن جامه‌ای اسرارآمیز بر تن یکی از رهگذران کوچ‌چای که در آن پیاده‌روی می‌کند کمی از سکون و رخوت روزمرگی‌های بی‌ماجرایش به دل روایتی رمزآلود و نیمه‌جنایی فرود آورد؟ ولند خوانش این داستان به دره‌م تنبیدی و تعدد همین پرسش‌های مکرر است، پرسش‌هایی که در ذهن هر مخاطبی براساس تاولی‌که او از قصه دارد، متفاوت خواهد بود. البته که نویسنده ک‌های متقنی هم می‌آورد تا بر بیماری و جنون قادر مهر تاکید زده باشد اما شخصیت قادر همچنان در هاله‌ای از مه و شکوهی فیلسوفانه محو و ناپیدا می‌ماند مثلاً راوی به تکرار از آمپول فلورفازین که تثبیت‌کننده‌ی خلق و خوست می‌گوید از اینکه روانی‌زشک هم تایید کرده است که این آمپول ضد جنون است و «اگر این آدم‌ها تحت مراقبت نباشند ممکن است دست به کارهای خطرناکی بزنند.» اما مخاطب تاولیل‌گر همچنان قادر را در وجهی نمادین و شورانگیز می‌بیند، مردی که می‌خواهد نماز بخواند، مردی که عاشق کتاب است، مترجم و معلم است، از زوی کتاب مستطاب آشیزی می‌کند و تسبیحات حضرت زهرا می‌خواند اما مجنون است، پریشان احوال و سادبست است، و در دل آن رازآلودگی و هم‌انگیز، نویسنده‌ی گاه و

بیگاه توصیفات دل‌انگیزی از اطرافش به دست می‌دهد تا این قصه‌ی گاه و رعب‌آوران‌بار و نغز‌بازان مخاطب خود نشانده باشد، چونان جوئیاری که قطر گل‌های صحرایی رازگوه با خودش بیابورد.



در گفت‌وگو با میثاق خلیج مطرح شد

## گرانی کتاب ایجاب می‌کند گزیده‌کار باشیم

«نقشه نگارها» یک گمانه‌زن آموزنده است



آرمان ملی - بیتا ناصر: «با توجه به گران شدن کتاب‌ها و هزینه سنگین خریدن کتاب برای خواننده و البته چاپ آن برای ناشران خیلی مهم است که ما آثاری را ترجمه کنیم که ارزش خواندن داشته باشند...» و همین باور، میثاق خلیج را مجاب به ترجمه‌های «نقشه نگارها» کرده است؛ رمانی گمانه‌زن که در عین حال با مباحث علمی نقشه‌نگاری همراه می‌شود. به گفته مترجم، پنگ شیرد در این کتاب: «زات‌های مختلفی را با هم ادغام کرده... بخشی از کتاب درام خانوادگی است، بخشی ماجرای حماسی، بخش دیگر جنبایی و بخشی رئالیسم جادویی.» و همین ویژگی‌ها باعث شده تا «نقشه نگارها» به عنوان یکی از برگزیدگان جایزه کتاب روزنامه‌س آنجلس تایمز و همین‌طور از پر فروش‌ترین کتاب‌های یواس‌ای تودی و لس‌آنجلس تایمز شناخته شود.

فصل‌هایی آمده است که فلش‌بکی به پیشینه مشترک این شخصیت‌ها می‌زند و هیج ابهامی برای درک ماجرا باقی نمی‌گذارد. از دیگر جذابیت‌های داستان به نظر من این بود که حین روایت نشان می‌داد ماشینی شدن همه چیز حتی استفاده از نقشه‌ها چقدر ما را از دنیای واقعی و حتی تخیلات مان دور کرده است. مادر گذشته برای پیدا کردن مکانی از نقشه‌های کاغذی واقعی استفاده می‌کردیم و اصلاً واقعیت خلق این داستان هم همین است. ولی استفاده امروزه از نقشه‌های دیجیتال دهن ما را از درگیر شدن با این اسرار و رمزهای نهفته در پس جهان واقعی باز می‌دارد. داستان فرازفرودهای زیادی را طی می‌کند و از اسرار مرموزی پرده برمی‌دارد. خط سیر داستان به حدی متکرانه است که خواننده را تا پایان درگیر نگه می‌دارد. حتی خیلی خوب ماجرای جنایی و قتل هم درون داستان گنجانده شده است. جذابیت داستان با یادداشت نویسنده در انتها چند برابری می‌شود. زمانی که خواننده متوجه می‌شود که این داستان الهام گرفته از واقعیت است و به نظر شاید مدت‌ها ذهن خواننده درگیر این باشد که شاید خیلی از چیزهایی که تخیلی به نظر می‌رسیده، واقعیت داشته باشد به ویژه نقشه‌ها، جاده‌ها و شهرها.

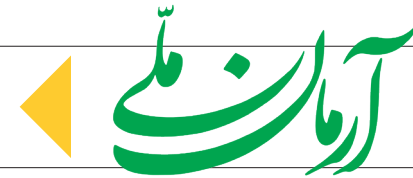
در بخشی از مقدمه شیرد بر این کتاب آمده: «نقشه نگارها» یک اثر تخیلی اما الهام گرفته از واقعیت است. این داستان آدم‌هایی است که روزگاری نقشه‌ای را کشیده‌اند و در آن گم شده‌اند، از آنجایی که نقشه‌نگاری و نقشه‌کشی و حتی نقشه‌خوانی همواره به عنوان هنری باستانی و رازآلود در داستان‌های کهن مطرح بوده، نویسنده از چه سبک و تکنیکی برای ارائه این موضوع در داستانی مدرن و تخیلی بهره برده است؟

همان‌طور که توضیح داده شد از جذابیت‌های داستان این است که خواننده در نهایت متوجه می‌شود این داستان تخیلی نبوده، است. روزگاری اتفاقی شبیه به این برای جماعتی پیش آمده و نویسنده شالوده داستان را این موضوع قرار داده است. به نظر خواننده خلاق شاید تا مدت‌ها درگیر این فکر شود که شاید نقشه‌ای هم که من دارم چنین رازی درونش نهفته داشته باشد، شاید من هم با گران را باز کنم درگیر ماجرای این چنینی شوم.

از خلاقیت‌ها و مهارت‌های نویسنده این بوده که ماجرای نقشه‌نگاری و نقشه‌خوانی و سبقه آن را حین پرداختن به داستان درکنه روایت جای داده است. اینکه حتی نسل‌های گذشته برای جنگ، مرکز شایبی، سفر، ساختمان‌سازی، شهرسازی و خیلی موارد دیگر از نقشه‌ها استفاده می‌کرده‌اند. هر چند که امروزه در عصر دیجیتال به دلیل ماشینی و دیجیتالی شدن نقشه‌ها لذت استفاده



نقشه نگارها



- ✓ زیرشاخه فانتزی تاریخ است که در سال ۲۰۲۲ به قلم تمی. کینگ فیشر نوشته شده است. این کتاب برنده جوهرگو به عنوان بهترین رمان سال ۲۰۲۲ و کاندید دریافت جایزه لوکوس به عنوان بهترین رمان فانتزی سال ۲۰۲۲ و کاندید دریافت جایزه نیولا به عنوان بهترین رمان فانتزی سال ۲۰۲۲ است. کتاب درباره کوچک‌ترین شاهدخت یک خاندان سلطنتی است که پس از ازدواج پشت سر هم خواهرهای بزرگ‌ترش با یک شاهزاده ظالم از حکومتی به مراتب قدرتمندتر از خودش متوجه می‌شود که او در چه خبر است و در صورت مرگ خواهر بعدی او در اثر خشونت همسرش اوست که باید بنا به سیاست‌های نجات تاج و تخت کوچک‌شان با شاهزاده ازدواج کند. برای همین از عالم شاهزادگی بیرون می‌آید و وارد دنیا بزرگسالی می‌شود. مارا که سال‌ها به دور از سیاست‌ها و دسیسه‌های خاندان‌های سلطنتی از پانزده سالگی در صومعه‌ای پرورش یافته است یک‌دفعه متوجه می‌شود که ناچی ندارد که خانواده‌اش را از چنگال این حاکم مستبد رها کند. جز خودش. ماری به ظاهر خجالتی و درون‌گرا راهی سفری طولانی و اکتشافی می‌شود و در این مسیر همراهانی به اقتضای هدفش برای خودش برمی‌گزیند تا همگی با هم دستی شوند که دور گردن شاهزاده می‌پیچید. در این داستان از ارکان جادویی مختلف به شیوه‌ای خاص و حتی طنزگونه بهره برده شده است. مثلاً یک مادر خوانده ساحر، مرغی تسخیر شده توسط شیطان، شوالیه‌ای اسپر در بازار اجنه، ساحره نگهبان قبرستان، جوجه‌ای نفرین شده و سنگی استخوانی.

تاکتون چند کتاب با ترجمه شما به چاپ رسیده است؟  
 «۱۰ کتاب را در ژانرهای مختلف ترجمه کردم که از آن میان هفت کتاب تاکتون چاپ شده است و بقیه در مرحله ویرایش و کسب مجوز و سایر کارهای لازم برای چاپ هستند. از کتاب‌های چاپ شده می‌توان به ماهیگیران، کیمی جیم یونگ متولد ۱۹۸۲، هالی بنکس و کوله‌باری از ترس‌هایش، همیشه با منی نامه‌هایی به مادرم فریدا کالو، بابل با ضرورت اعمال خشونت، گزته و استخوان و نقشه‌نگارها اشاره کرد. تا جایی که اطلاع دارم در انتخاب آثار برای ترجمه حساس و سختگیر هستید. اساساً متر و معیار شمار در ترجمه آثار چگونه است؟  
 بله همین‌طور است. من هم مثل خیلی مترجم‌های دیگر در ابتدا کتاب را به طور کامل مطالعه می‌کنم، برابم مهم است کتاب چه داستان و ژانری دارد، آیا محتوای داستان چیزی به خواننده اضافه می‌کند یا صرفاً برای سرگرمی است. این که کتاب فقط بازار فروش خوبی دارد یا واقعاً ارزشمند

و زیرشاخه فانتزی تاریخ است که در سال ۲۰۲۲ به قلم تمی. کینگ فیشر نوشته شده است. این کتاب برنده جوهرگو به عنوان بهترین رمان سال ۲۰۲۲ و کاندید دریافت جایزه لوکوس به عنوان بهترین رمان فانتزی سال ۲۰۲۲ و کاندید دریافت جایزه نیولا به عنوان بهترین رمان فانتزی سال ۲۰۲۲ است. کتاب درباره کوچک‌ترین شاهدخت یک خاندان سلطنتی است که پس از ازدواج پشت سر هم خواهرهای بزرگ‌ترش با یک شاهزاده ظالم از حکومتی به مراتب قدرتمندتر از خودش متوجه می‌شود که او در چه خبر است و در صورت مرگ خواهر بعدی او در اثر خشونت همسرش اوست که باید بنا به سیاست‌های نجات تاج و تخت کوچک‌شان با شاهزاده ازدواج کند. برای همین از عالم شاهزادگی بیرون می‌آید و وارد دنیا بزرگسالی می‌شود. مارا که سال‌ها به دور از سیاست‌ها و دسیسه‌های خاندان‌های سلطنتی از پانزده سالگی در صومعه‌ای پرورش یافته است یک‌دفعه متوجه می‌شود که ناچی ندارد که خانواده‌اش را از چنگال این حاکم مستبد رها کند. جز خودش. ماری به ظاهر خجالتی و درون‌گرا راهی سفری طولانی و اکتشافی می‌شود و در این مسیر همراهانی به اقتضای هدفش برای خودش برمی‌گزیند تا همگی با هم دستی شوند که دور گردن شاهزاده می‌پیچید. در این داستان از ارکان جادویی مختلف به شیوه‌ای خاص و حتی طنزگونه بهره برده شده است. مثلاً یک مادر خوانده ساحر، مرغی تسخیر شده توسط شیطان، شوالیه‌ای اسپر در بازار اجنه، ساحره نگهبان قبرستان، جوجه‌ای نفرین شده و سنگی استخوانی.

تاکتون چند کتاب با ترجمه شما به چاپ رسیده است؟  
 «۱۰ کتاب را در ژانرهای مختلف ترجمه کردم که از آن میان هفت کتاب تاکتون چاپ شده است و بقیه در مرحله ویرایش و کسب مجوز و سایر کارهای لازم برای چاپ هستند. از کتاب‌های چاپ شده می‌توان به ماهیگیران، کیمی جیم یونگ متولد ۱۹۸۲، هالی بنکس و کوله‌باری از ترس‌هایش، همیشه با منی نامه‌هایی به مادرم فریدا کالو، بابل با ضرورت اعمال خشونت، گزته و استخوان و نقشه‌نگارها اشاره کرد. تا جایی که اطلاع دارم در انتخاب آثار برای ترجمه حساس و سختگیر هستید. اساساً متر و معیار شمار در ترجمه آثار چگونه است؟  
 بله همین‌طور است. من هم مثل خیلی مترجم‌های دیگر در ابتدا کتاب را به طور کامل مطالعه می‌کنم، برابم مهم است کتاب چه داستان و ژانری دارد، آیا محتوای داستان چیزی به خواننده اضافه می‌کند یا صرفاً برای سرگرمی است. این که کتاب فقط بازار فروش خوبی دارد یا واقعاً ارزشمند

## نقدی بر «هر هفتاد و چند سال یک بار»

ایجاز) شکل و محتوا را از هم جدا نمی‌کند و به ارتباط اندام‌ها را در شعر توجه می‌کند و تکنیک را به مثابه پوست و گوشت و بی و استخوان برای جان شعر به کار می‌برد. نیما بر این باور است که هنر هم برای هنر است، هم مردم و بالاخره روبه مردم می‌آورد. فروغ فروتنی معمولاً به زبان معمول توجه دارد. به آزادی تخیل از قرارداد‌های بدیعی باور دارد و ابهام در ذات فضا، شخصیت بخشیدن به اشیاء، حفظ جوهریت شعر و ایجاد روابط ساختمانی نظر دارد و زندگی و از طبیعت و تجربه زیستمانی مایه می‌گیرد ولی حتی المقدور در مسائل سیاسی و اجتماعی دخالت نمی‌کند: «راه‌روهای تو دور / سراسر که رو به من بازمی‌شود / آینه‌هایی بر دیوار / نورهای مورب / در انعکاس ترک‌ها / بین چقدر بزرگ شده‌ام.» شعر فقط خودش را در آینه می‌بیند. شعر فروتنی از پیرایه‌های غیرطبیعی قدیمی‌تن می‌زند و عمق و موشکافی و حالت روایی و توصیفی دارد و نظم را به نثر نزدیک می‌کند: «به سرفه افتاد / طعم لب‌هایم را / نپسندیده بود / مرگ!.» شعر همان‌طور که می‌بیند و در ذهن دارد، می‌نویسد و شعرش وزن انتظام طبیعی گرفته است. شعر فروتنی تجسم

ایجاز) شکل و محتوا را از هم جدا نمی‌کند و به ارتباط اندام‌ها را در شعر توجه می‌کند و تکنیک را به مثابه پوست و گوشت و بی و استخوان برای جان شعر به کار می‌برد. نیما بر این باور است که هنر هم برای هنر است، هم مردم و بالاخره روبه مردم می‌آورد. فروغ فروتنی معمولاً به زبان معمول توجه دارد. به آزادی تخیل از قرارداد‌های بدیعی باور دارد و ابهام در ذات فضا، شخصیت بخشیدن به اشیاء، حفظ جوهریت شعر و ایجاد روابط ساختمانی نظر دارد و زندگی و از طبیعت و تجربه زیستمانی مایه می‌گیرد ولی حتی المقدور در مسائل سیاسی و اجتماعی دخالت نمی‌کند: «راه‌روهای تو دور / سراسر که رو به من بازمی‌شود / آینه‌هایی بر دیوار / نورهای مورب / در انعکاس ترک‌ها / بین چقدر بزرگ شده‌ام.» شعر فقط خودش را در آینه می‌بیند. شعر فروتنی از پیرایه‌های غیرطبیعی قدیمی‌تن می‌زند و عمق و موشکافی و حالت روایی و توصیفی دارد و نظم را به نثر نزدیک می‌کند: «به سرفه افتاد / طعم لب‌هایم را / نپسندیده بود / مرگ!.» شعر همان‌طور که می‌بیند و در ذهن دارد، می‌نویسد و شعرش وزن انتظام طبیعی گرفته است. شعر فروتنی تجسم



فیض شریفی

شاعر و پژوهشگر

شعر باید جامعه و جهان را درگزون کند و آینه جامعه و جهان باشد. شعر برای آنکه بتواند انقلابی بیاکند، باید خود را درگزون کند. ادبیات باید آینه اجتماع و ملتزم به انعکاس تحولات اجتماعی شاعر نباید فقط دم از صورت، زیبایی یا چیستی خود شعر و هنر بزند. شعر گفتن از سر سیری و بی‌دردی و بی‌تعهدی در جامعه مذهب پسندیده نیست. ادبیات باید سرگرم آینه‌داری اجتماع و ملتزم باشد. شاعر در این دوران، فرصت چنانی نمی‌یابد که فقط به طلعت زیبای خویش در آینه نگاه کند و صرفاً به خود بپردازد. انقلاب اجتماعی ممکن است گاه به شدت و سرعت صورت گیرد و حتی در هیأت کودتا نمایان شود، ولی انقلاب ادبی مستلزم تغییر تدریجی در ماهیت ادبیات، زیبایی‌شناختی و بینش شاعران و نویسندگان و مخاطبان است. فروغ فروتنی در «هر هفتاد و چند سال یک بار» (نشر



هر هفتاد و چند سال یک بار